

## بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه بیست و هفتم ۹۸ / ۰۹ / ۰۴

موضوع: لزوم توجه به قواعد تصحیح و تضعیف روایت در پاسخگوئی به شبهات (۷)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین و هو خیر ناصر و معین الحمد لله و الصلاة  
على رسول الله و على آله آل الله لاسیما على مولانا بقية الله واللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله إلى يوم لقاء الله.

پرسش:

آقای «عدنان عرعور» راجع به امام حسین (علیه السلام) می گوید: "هر کس برای مصیبت امام حسین محزون  
نشود، او منافق است؛" چقدر می شود روی حرف هایش حساب کرد؟

پاسخ:

ایشان مصداق انسان «هَمَجٌ زَعَاعٌ» است و با هر بادی به یک طرف می وزد، خیلی آدم خبیثی است و تقریباً  
عمده فتنه «سوریه» زیر سر همین «عدنان عرعور» بود

پرسش:

«العریفی» چگونه است؟

پاسخ:

«عریفی» بعد از آن فتوایی که در رابطه با «جهاد النکاح» داد از سکه افتاد، به اضافه دو سه تا عکس از او در  
«انگلیس» لو رفت که با چند تا از خانم های آن چنانی عکس گرفته بود؛ الان آن که خیلی زیاد روی بورسشان  
است، «عبد الرحمن دمشقیه»، و «عثمان الخمیس» است

«عثمان الخمیس» الآن دارد نیرو تربیت می‌کند و نزدیک به ۱۵۰ تا طلبه گرفته و هفت، هشت سال است آنها را در فن مناظره تربیت می‌کند؛ بعضی از این‌ها را در شبکه آقای «ملازاده» فرستاد، بچه‌های ما یک مقداری حالش را گرفتند، آن‌ها پا به فرار گذاشتند. دو سه تا جوان را آن‌جا آورده بودند ادای آقای «ابوالقاسمی» را در می‌آوردند.

«عدنان عرعور» در مناظره‌ای که با آقای «ابوالقاسمی» کرد شاخش شکست؛ یعنی همه سایت‌های وهابی نوشتند که «عرعور» از «ابوالقاسمی» شکست خورد؛ ایشان یک ربع بیشتر نتوانست طاقت بیاورد! مناظره هم در رابطه با توحید بود؛ «عرعور» یک ربع نتوانست طاقت بیاورد و برنامه را قطع کرد. بعد از آن برنامه‌اش را هم قطع کردند، برای اولین بار بود شکست خورد. ایشان در «شبکه المستقله» خیلی سر و صدا داشت.

**پرسش:**

آخرین صحابی چه سالی فوت کرد؟

**پاسخ:**

«ابو طفیل عامر بن وائله» در ۱۰۱ یا ۱۰۳ از دنیا رفت.

**پرسش:**

روایتی هم از ایشان نقل شده؟

**پاسخ:**

روایات زیادی در «صحيح بخارى» و غيره دارند. وفات ايشان را ۱۰۱ و ۱۰۳ و بعضى‌ها ۱۰۷ هم گفتند؛ ولى آنچه كه مسلم است ۱۰۱ از دنيا رفته است.

**پرسش:**

زمان «عمر بن عبدالعزيز» موقعى كه تدوين حديث شروع شده بود، ايشان زنده بود؟

**پاسخ:**

نه نبود، «عمر بن عبدالعزيز» متوفى ۹۸ - ۹۹ است، دستور تدوين حديث را داد؛ ولى دستورش عملى نشد؛ تقريباً بعد از ۱۵ - ۲۰ سال از گذشت دستور او، تدوين حديث را شروع كردند؛ و در زمان تدوين حديث، هيچ کدام از صحابى زنده نبودند.

**پرسش:**

روايت‌هاى كه از «ابو هريره» نقل مى‌كنند چطورى نقل مى‌كنند؟

**پاسخ:**

به صورت سينه به سينه نقل مى‌كنند.

**پرسش:**

روايات ما اهل تشيع هم سينه به سينه است؟

## پاسخ:

نه؛ مرحوم «صاحب وسائل» در خاتمه «وسائل» ظاهراً فایده ۱۴ باشد می‌گوید: در زمان ائمه توسط اصحاب ائمه ۶۶۰۰ کتاب تألیف شد؛ از این ۶۶۰۰ کتاب، ۴۰۰ مستند فتاوی فقهاء به عنوان «اصول اربع مئه» بوده؛ کتاب «کافی» هم «تبویب اصول اربعه مئه» است و کسانی که می‌گویند "«کافی» سال ۳۲۸ بود و چه رابطه‌ای داشته، او روایت را از ائمه نگرفت؛" غافل هستند که «کلینی» از خودش چیزی ندارد و همان اصول ۴۰۰ گانه را گرفته و تبویب کرده است.

مثلاً یک کسی می‌خواست در رابطه با تیمم تحقیق کند باید ۴۰۰ تا کتاب را زیر و رو می‌کرد، روات را بررسی می‌کردند تا ببینند در رابطه با تیمم از ائمه چه دارد؛ که مرحوم کلینی آمد و اینها را باب باب کرد.

نکته مهمی که ما داریم این است که اهل سنت معصوم را منحصر به پیغمبر می‌دانند ولی ما معصوم را در ۱۴ نور پاک می‌دانیم.

نکته دیگر اینکه خیلی از این کتاب‌های که نوشته می‌شد به ائمه عرضه می‌شد، ائمه تأیید یا رد می‌کردند؛ یعنی این‌ها به منزله تألیف خود ائمه است؛ مثلاً کتاب «عبید الله حلبی» را خدمت امام صادق (سلام الله علیه) عرضه می‌کنند و حضرت تأیید می‌کند.

کتاب «اعمال شبانه روزی» یا «رساله عملیه» به قول امروز؛ «اعمال یوم و ليله» نوشته «یونس بن عبدالرحمن» است، خدمت آقا امام رضا و امام جواد می‌آورند و یا کتاب «فضل بن شاذان» را خدمت امام عسکری می‌آورند. این‌ها نمونه‌های است که به دست ما رسیده.

مهم‌تر از همه «یونس بن عبدالرحمن» از اصحاب امام رضا و امام جواد (سلام الله علیهما) است، ایشان برای جمع کردن روایات سرش درد می‌کرد.

می‌گوید: "من تمام «عراق» و «حجاز» را زیر و رو کردم و تمام روایتی که از امام باقر، امام صادق و امام سجاد روایت نقل کرده بودند را دیدم و روایات‌شان را هم ضبط کردم. بعد خدمت آقا امام رضا (سلام الله علیه) آمدم، این‌ها را به حضرت عرضه کردم. امام رضا تعداد زیادی از این روایت را رد کرد و فرمود: این روایت دروغ است، آن روایت کذب است و... آن‌که خالص خالص بود را به صورت یک کتاب در آوردم."

حال مشخصات این کتاب چگونه بوده؟ صد صفحه، هزار صفحه، پنج هزار صفحه به عنوان کتاب «یوم و لیل» در آمد؛ یعنی کتابی که یک شیعه و یک مسلمان در ۲۴ ساعت به آن نیاز دارد. کتابی که در آن مسائل اعتقادی، مسائل احکام، مسائل اخلاق و همه چیز در آن بود.

این در حقیقت یکی از اساسی‌ترین کتاب‌های شیعه است که ایشان بعد از این‌که تمام روایات را جمع می‌کند به امام عرضه می‌کند؛ ولی اهل سنت همچنین چیزی ندارند بلکه برعکسش را دارند که در زمان رسول اکرم می‌گوید:

«أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ كَثُرَتْ عَلَيَّ الْكُذَّابَةُ، فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»

الكافي (ط - الإسلامية)، نویسنده: کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، محقق / مصحح: غفاری علی اکبر و

آخوندی، محمد، ناشر: دار الکتب الاسلامیه، ج ۱، ص ۶۲

حتی می‌گویند این روایت، اولین روایت متواتری است که اهل سنت نقل می‌کنند که بیش از ۱۵۰ تا ۱۷۰ طریق روایت دارد.

پرسش:

می‌شود گفت روایات اهل سنت تواتر دارند؟

## پاسخ:

تواتر به چه معنا است؟ تواتر، به معنای کثرت طرقي که انسان اطمینان به صدور روایت داشته باشد، اهل سنت قطعاً از این دست روایات دارند، مثل حدیث غدیر که عمدتاً آن‌ها نقل کردند لذا ما می‌گوییم متواتر است. و یا حدیث: «فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا» را نقل کردند.

یعنی در حدی است که نمی‌شود بگوییم این‌ها دروغ و جعلی است. نمی‌شود همچنین چیزی گفت. ولو این‌که آن‌ها نقل کرده باشند. وقتی یک روایتی به پنجاه، شصت طریق می‌رسد؛ یعنی مشخص می‌شود اصلی داشته و این‌طوری نبود که صد نفر بیایند با همدیگر تبانی کنند که یک روایتی را از زبان مثلاً رسول اکرم نقل کنند، این‌چنین نبود.

## آغاز بحث...

ما در رابطه با بحث ضوابط علم الحدیث عرض کردیم که اگر کسی بخواهد در حوزه پاسخ به شبهات یا مناظرات وارد بشود، یکی از آن‌ها «تسلط به قواعد رجالی» است.

قاعده چهارم که معیار در قبول روایت راوی است، «صداقت راوی» است نه عقیده راوی! اگر هر عقیده‌ای هم داشته باشد همین که صداقت در گفتار داشته باشد روایتش مقبول است.

البته آقایان اهل سنت معمولاً همه جا یک حالت یک بام و دو هوایی دارند. یک جا می‌خواهند یک روایت را رد کنند، می‌گویند: این شیعی و رافضی بوده لذا روایت را رد می‌کنند؛ یک جا می‌آیند می‌خواهند روایت را قبول کنند می‌گویند: عقیده راوی ارتباطی به روایت راوی ندارد. عقیده‌اش هرچه است مال خودش اما روایتش مال ما!!

بخش اول را ما هفته گذشته خواندیم، این‌ها می‌گویند کسانی که مثل رافضه و... بدعتگذار هستند، این‌ها اگر دعوت به بدعت کنند، حکمش این است و اگر دعوت به بدعت نکند حکمش چیز دیگر است؛

ولی از آن طرف شما «حریز بن عثمان» را ببینید که از روات «بخاری»، «سنن نسائی»، «سنن ابن داود»، «موطأ مالک» و «سنن ابن ماجه» است؛ تعبیرشان را ببیند:

«سألت أحمد بن حنبل، عن حريز، فقال: ثقة، ثقة، ثقة»

دقت کنید در ادامه می‌گوید:

«ليس بالشام أثبت من حريز»

در منطقه شام قوی‌تر و مطمئن‌تر از حریز نداریم.

تهذيب الكمال؛ اسم المؤلف: يوسف بن الزكي عبدالرحمن أبو الحجاج المزي الوفاة: ٧٤٢، دار النشر: مؤسسة

الرسالة - بيروت - ١٤٠٠ - ١٩٨٠، الطبعة: الأولى، تحقيق: د. بشار عواد معروف، ج ٥، ص ٥٧٣

باز ایشان از «یحیی بن معین» که از بنیانگذاران رجال اهل سنت نقل می‌کند که گفته است: «حریز» ثقه است!

در مورد همین آقای «حریز»، «ابن حبان» می‌گوید:

«وقال بن حبان كان يلعن عليا بالغداة سبعين مرة وبالعشي سبعين مرة»

هفتاد بار صبح امیرالمؤمنین را لعن می‌کرد و هفتاد بار هم شب لعن می‌کرد.

و می‌گفت:

«هو القاطع رؤوس آبائي وأجدادي»

تهذيب التهذيب؛ اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي الوفاة: ٨٥٢، دار النشر: دار

الفكر - بيروت - ١٤٠٤ - ١٩٨٤، الطبعة: الأولى، ج ٢، ص ٢٠٩

خدا، هم خودت را لعنت کند و هم آباء و اجدادت را لعنت کند. این را همه آورده‌اند. «مجروحین - ابن حبان»، دارد «تهذيب الكمال - مزى» دارد، «تهذيب التهذيب - ابن حجر» دارد، «انساب - سمعانی» دارد. همه این‌ها نقل کرده‌اند.

و حال آن‌که این‌ها وقتی به ابوبکر و عمر می‌رسند می‌گویند هر کس به ابوبکر و عمر بخواهد کوچک‌ترین اهانتی بکند «فهو زنديق!» و روایاتش هم باید آتش زده شود؛ ولی نسبت به امیرالمؤمنین به این شکلی عمل می‌کنند!! شما ببینید اینها در ذم کسانی که اصحاب را لعن و سب می‌کنند، چه گفته‌اند. البته «ابن تیمیه» می‌گوید:

«ومن سب أبا بكر وعمر وعثمان فهو أعظم إثمًا ممن سب عليا»

منهاج السنة النبوية، اسم المؤلف: أحمد بن عبد الحليم بن تيمية الحراني أبو العباس الوفاة: ٧٢٨، دار النشر:

مؤسسة قرطبة - ١٤٠٦، الطبعة: الأولى، تحقيق: د. محمد رشاد سالم، ج ٤، ص ٤٦٨

تعايير آقایان در سب صحابه این است:

«من سب اصحاب النبي فليس من امة محمد»

این مطلب را «ابوحامد مقدسی» نقل کرده است.

تا آن‌جای که این‌ها دارند کسی که شیخین را سب بکند واجب القتل است! ولی اگر کسی علی را سب کند داستانش فرق می‌کند. ببینید می‌گویند:

«وَمَنْ سَبَّ الشَّيْخَيْنِ أَوْ طَعَنَ فِيهِمَا يَكْفُرُ وَيَجِبُ قَتْلُهُ ثُمَّ إِنْ رَجَعَ وَتَابَ وَجَدَّ الْإِسْلَامَ هَلْ تُقْبَلُ تَوْبَتُهُ أَمْ لَا؟»

الجوهرة النيرة؛ اسم المؤلف: أبو بكر بن علي بن محمد الحدادي العبادي اليمني - الزبيدي (المتوفى : ٨٠٠هـ)  
الوفاة: ٨٠٠ ، دار النشر: ج ٦، ص ١٣٩

تعبیرشان این است که اصلاً توبه‌شان قبول نیست. یا دارند که:

«من سَبَّ أبا بَكْرٍ وَعُمَرَ جَلِدَ وَمَنْ سَبَّ عَائِشَةَ قُتِلَ»

المحلى، اسم المؤلف: علي بن أحمد بن سعيد بن حزم الظاهري أبو محمد، دار النشر: دار الآفاق الجديدة - بيروت، تحقيق: لجنة إحياء التراث العربي؛ ج ١١، ص ٤١٥

تعبیر این است که اگر کسی بخواهد به ابابکر و عمر بخواهد کوچک‌ترین جسارتی بکند، زندق است و روایتش قبول نیست؛ ولی نسبت به امیرالمؤمنین برخوردارشان طوری دیگر است.

از «یحیی بن صالح» سوال می‌کنند:

«لم تكتب عن حريز بن عثمان؟ قال كيف اكتب عن رجل صليت معه الفجر سبع سنين فكان لا يخرج من المسجد حتى يلعن عليا سبعين لعنة كل يوم»

با او هفت سال نماز صبح را خواندیم از مسجد خارج نمی‌شد تا هفتاد بار امیرالمؤمنین را جسارت کند!

تاریخ مدینه دمشق و ذکر فضلها و تسمیه من حلها من الأمائل؛ اسم المؤلف: أبي القاسم علي بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله الشافعي الوفاة: ٥٧١، دار النشر: دار الفكر - بيروت - ١٩٩٥ ، تحقيق: محب الدين أبي سعيد عمر بن غرامة العمري، ج ١٢، ص ٣٤٩

این‌ها از آن طرف می‌گویند اگر کسی بدعتگذار باشد به این شکل است، صحابه را لعن کند این شکلی است و از این طرف می‌آیند نسبت به این‌طور افراد این‌طوری نقل می‌کنند.

من جمع کردم افرادی را که از نواصب بودند و نسبت به ائمه جسارت می‌کردند، نسبت به امیرالمؤمنین جسارت می‌کردند، نزدیک ۵۰ راوی هستند که آقایان این‌ها را توثیق کرده‌اند و روایت در «صالح سته» دارند.

ان شاء الله فرصتی بشود من فایل را تنظیم کنم در کانال بگذاریم تا دوستان فایل را داشته باشند. این بحث از مباحثی است که همیشه باید در آستین‌مان باشد، وقتی این‌ها دارند خیلی فضولی می‌کنند، ما این‌ها را به عنوان پوست خربزه جلوی پایشان بیندازیم.

سؤال ما این است که امیرالمؤمنین حداقل به عنوان خلیفه چهارم که برای شما هست، اگر خلیفه چهارم هم نه، صحابه پیغمبر بوده یا نبوده؟! در این که شکی نیست که حضرت، صحابه پیغمبر بوده است. آن وقت به این شکلی راویان شما به حضرت امیرالمؤمنین توهین می‌کنند؟! این يك نکته.

نکته دیگر اینکه این‌ها می‌آیند روایات فضائل، مناقب و روایات امامت را به خاطر رافضی بودن یا شیعه بودن رد می‌کنند؛ این را عزیزان داشته باشند این‌ها از بحث‌های کلیدی است:

### «هل التشيع و الرفض مانع من قبول الرواية الراوي»

«خطیب بغدادی» که از استوانه‌های علمی اهل سنت است، و کتاب «تاریخ بغداد» ایشان و کتاب «الكفاية في علم الرواية» می‌شود گفت قدیمی‌ترین کتاب «درایة» اهل سنت است.

از یکی از شاگردان «مسلم» نقل می‌کند که «محمد بن یعقوب» می‌گوید:

### «كتاب استاذی ملآن من حدیث الشیعة»

کتاب استاد من؛ یعنی «صحيح مسلم» مملو از احادیث شیعه است!

الكفاية في علم الرواية؛ اسم المؤلف: أحمد بن علي بن ثابت أبو بكر الخطيب البغدادي الوفاة: ٤٦٣، دار النشر :

المكتبة العلمية - المدينة المنورة ، تحقيق : أبو عبدالله السورقي , إبراهيم حمدي المدني، ج ١، ص ١٣١

«ذهبي» يك روایت قشنگی در رابطه با «ابان بن تغلب» دارد می گوید:

«شيعي جلد»

شيعه‌ی خیلی بد قواره و آدم متعصبی بوده است

«لكنه صدوق فلنا صدقه وعليه بدعته»

صداقتش مال ما و بدعتش مال خودش!

بعد این عبارتش جالب است می گوید:

«فلو رُدّ حديث هؤلاء»

اگر ما حديث «ابان ابن تغلب» و حديث شيعيان را رد كنيم

«لذهب جملة من الاثار النبوية»

بخشی از آثار نبوت از بين می رود

«و هذه مفسدة بينة»

میزان الاعتدال في نقد الرجال؛ اسم المؤلف: شمس الدين محمد بن أحمد الذهبي الوفاة: ٧٤٨، دار النشر: دار

الكتب العلمية - بيروت - ١٩٩٥ ، الطبعة: الأولى، تحقيق: الشيخ علي محمد معوض والشيخ عادل أحمد

عبدالموجود، ج ١، ص ١١٨

عزیزان آدرس این کتاب را داشته باشند؛ «میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۱۸ است و کتاب «لسان المیزان» و دیگر کتب هم دارند.

«خطیب بغدادی» از «علی بن مدینی» که از نواصب است، و نسبت به امیرالمؤمنین جسارت دارد، نسبت به شیعه وقاحت دارد و از رجالیون شان هم است می گوید:

«ولو تركت أهل الكوفة لذلك الرأي يعني التشيع»

اگر چنانچه ما روایات اهل «کوفه» را به خاطر تشیع کنار بگذاریم

«خربت الكتب»

کتابهای ما ویران می شود.

یعنی اگر بنا باشد ما راویان شیعه را از کتابهایمان حذف کنیم دیگر چیزی برای ما باقی نمی ماند؛ خودش هم توضیح می دهد؛

«قوله خربت الكتب يعني لذهب الحديث»

عمده روایات ما از شیعهها است!

الكفاية في علم الرواية؛ اسم المؤلف: أحمد بن علي بن ثابت أبو بكر الخطيب البغدادي الوفاة: ٤٦٣، دار النشر :

المكتبة العلمية - المدينة المنورة ، تحقيق : أبو عبدالله السورقي ، إبراهيم حمدي المدني، ج ١، ص ١٢٩

«ابن حجر» در شرح حال «ابراهیم ابن ابی بکر» نقل می کند می گوید:

«لولا رجلا من الشيعة ما صح لهم حديث عباد بن يعقوب وإبراهيم بن محمد بن ميمون»

اگر این دو نفر از روایات شیعه در کتاب‌های ما نبود ما یک حدیث صحیح هم نداشتیم! «عباد بن یعقوب» و «ابراهیم بن محمد بن میمون»!

تهذیب التهذیب؛ اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي الوفاة: ۸۵۲، دار النشر: دار الفكر - بيروت - ۱۴۰۴ - ۱۹۸۴، الطبعة: الأولى، ج ۵، ص ۹۵

البته «عباد» شیعه نیست و سنی است؛ ولی از آنجایی که نسبت به عثمان ارادت ندارد و قبولش ندارد و یک عبارتی هم دارد می‌گوید: "خدای عالم عادل‌تر از آن است که بخواهد «طلحه» و «زبیر» را بهشت ببرد؛ چون این‌ها با علی جنگیدند،" این باعث شده به این بنده خدا برچسب تشیع بزنند.

آقای «عباد بن یعقوب» عبارت زیبایی دیگری دارد می‌گوید: "اگر هر کس هر روز دشمنان آل محمد را لعنت نکند با آن‌ها محشور خواهد شد؛" ولذا آدم تندی نسبت به اعداء اهل بیت (علیهم السلام) است. «عباد بن یعقوب» در «صحیح بخاری»، «صحیح مسلم» و «صحاح سته» روایت دارد.

لذا این را راست می‌گویند که اگر روایت «عباد بن یعقوب» را کنار بگذارند، خیلی از بساطشان به هم می‌ریزد؛ در کتاب‌های فقهی‌شان «از طهارت تا دیات» ملاحظه کنید آقایان چقدر روایت از «عباد بن یعقوب» دارند.

ولی همین «عباد بن یعقوب» وقتی در مورد فضائل ائمه روایت نقل می‌کند بلافاصله برچسب «رافضی» و «شیعه» می‌زنند و روایاتش را از درجه اعتبار ساقط می‌کنند!!

پرسش:

عبارت ابن حجر که می‌گوید: «ما صح لهم حدیث»؛ «لهم» به شیعه بر نمی‌گردد؟

## پاسخ:

نه؛ «ما صح لهم» یعنی «ما صح لاهل السنة» در شیعه که ما اصلا از این آقا روایتی نداریم، در کتاب‌های ما و «کتب اربعه» روایتی از او نداریم، اگر هم باشد یکی دو مورد است این‌ها هم گفتند او «عامی سنی» این‌ها آمدند یک شعری گفتند در قافیه‌اش گیر کردند؛ مبنای فقهی و اعتقادی این‌ها این است که شیعه بودن مانع قبول روایت است؛ چون این‌ها می‌گویند:

«من انکر امامة ابي بكر فهو كافر»

إمتاع الأسماع بما للنبي من الأحوال والأموال والحفدة والمتاع؛ المؤلف: المقرئزي، أحمد بن علي بن عبد القادر بن محمد (متوفى ٨٤٥ هـ)، تحقيق وتعليق محمد عبد الحميد النميسي، ناشر: منشورات محمد علي بيضون دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة الأولى، ١٤٢٠ هـ - ١٩٩٩ م، ج ٩، ص ٢١٨

و روایت کافر را هم آقایان قبول نمی‌کنند، گرچه آقایان همان‌جا هم مشکل دارند؛ می‌گویند ما روایت کافر را یعنی کسی به خاطر بدعتش یا انکار ضروری کافر بشود روایتش را قبول می‌کنیم و حال آن‌که قاعده کلی‌شان این است.

«من انکر امامة ابي بكر فهو كافر»

یا دارند:

«من قال إن أبا بكر وعمر ليس إمامي هدى يقتل»

تاریخ مدینة دمشق وذكر فضلها وتسمية من حلها من الأماثل؛ اسم المؤلف: أبي القاسم علي بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله الشافعي الوفاة: ٥٧١، دار النشر: دار الفكر - بيروت - ١٩٩٥، تحقيق: محب الدين أبي سعيد عمر بن غرامة العمري، ج ٥٢، ص ٢٠١

اگر کسی معتقد نباشد که ابوبکر و عمر امام هدایت هستند، نه فقط خلافت، معتقد نباشد امام هدایت هستند، کافر است و باید کشته شود.

اگر ملاک این باشد خیلی از بزرگان‌شان هستند که قاتلین امیرالمؤمنین و کسانی که در «جنگ جمل» و همچنین در «صفین» بودند معتقد هستند این‌ها اهل دوزخ هستند این‌ها شک و شبهه‌ای ندارند. خیلی از روایت‌شان را اگر این ملاک قرار بدهند باید دور بریزند.

«البانی» که امروز بحثش به عنوان بحث سکه مطرح است؛ «ناصر الدین البانی» متوفای ۱۴۲۰ است؛ خدمتی که این شخص به وهابیت و اهل سنت کرد کسی نکرده، ایشان آمد تمام روایات کتب اهل سنت را روی میز ریخت، شیر یا خط بازی کرد یا استخاره کرد گفت این روایت صحیح و این روایت ضعیف است.

ایشان کتابی در ده دوازده جلد به نام «سلسلة الأحادیث الصحيحة» نوشت. هفت هشت ده جلد هم کتاب به اسم «سلسلة الأحادیث الضعيفة» نوشت. الان عمدتاً وهابی‌ها به این آدم ارادت ویژه دارند و معتقد هستند روایتی را که «البانی» بگوید ضعیف است باید دور انداخت و روایتی که بگوید صحیح است باید قبول کنند.

ایشان در کتاب «سلسلة الأحادیث الصحيحة» بحثی می‌کند که یک راوی شیعه در آن جا است که آیا این را ما قبول کنیم یا نه؟ می‌گوید:

«کَلَّا»

ما نمی‌توانیم روایتش را رد کنیم:

«لأن العبرة في رواية الحديث إنما هو الصدق و الحفظ»

می‌گوید راوی باید صادق باشد و «حافظ»؛ حافظ یعنی استعداد معتدل داشته باشد و آدم فراموش‌کاری نباشد.

«و أما المذهب فهو بينه و بين ربه، فهو حسيبه»

اما مذهب بين خود و خدایش است خدا با او حساب می کند!

بعد ایشان در ادامه می گوید ما می بینیم در «صحيحين» و غير «صحيحين»:

«قد أخرجوا»

«أخرجوا»؛ یعنی «نَقَلُوا» «خرج - اخرج»؛ یعنی ذکر روايته. می گوید:

«قد أخرجوا لكثير من الثقات المخالفين كالخوارج و الشيعة و غيرهم»

سلسله الأحاديث الصحيحة و شيء من فقهها و فوائدها؛ المؤلف: أبو عبد الرحمن محمد ناصر الدين، بن الحاج نوح

بن نجاتي بن آدم، الأشقودري الألباني (المتوفى: ١٤٢٠هـ)، الناشر: مكتبة المعارف للنشر و التوزيع، الرياض،

الطبعة: الأولى، (لمكتبة المعارف)، ج ٥، ص ٢٦٢

این عبارت «البانی» برای ما ملاک خوبی است. دیگر بحث هم ندارد بر این که شیعه داعی یا غیر داعی باشد،

هیچ فرقی نمی کند!

«ابن تیمیه» هم تعبیری در «منهاج السنه» دارد می گوید:

«و ليس لكون الرجل من الجمهور الذين يعتقدون خلافة الثلاثة يوجب له أن كل ما رواه صدق كما أن

كونه من الشيعة لا يوجب أن يكون كل ما رواه كذبا بل الاعتبار بميزان العدل»

منهاج السنة النبوية، اسم المؤلف: أحمد بن عبد الحليم بن تيمية الحراني أبو العباس الوفاة: ٧٢٨، دار النشر:

مؤسسة قرطبة - ١٤٠٦، الطبعة: الأولى، تحقيق: د. محمد رشاد سالم، ج ٧، ص ٣١٢

می گوید: ما نمی توانیم بگوییم ملاک برای قبول روایت، اعتقاد به خلافت ابوبکر و عمر و عثمان است. نه، ملاک صداقت راوی برای ما است؛ همین که دروغگو نباشد برای ما کافی است دیگر بیش از این ملاک نیست.

«ابن حبان» تعبیرش این است:

«ولو عمدنا إلى ترك حديث الأعمش وأبي إسحاق وعبد الملك بن عمير وأضرابهم لما انتحلوا»

ایشان می گوید: بزرگان ما هر کدام یک عیب عقیدتی داشتند، یکی قائل به ارجاء، یکی قائل به جبر، یکی قائل به خلق قرآن بود، اگر اینها را ما بخواهیم به خاطر نسبت شان به مذاهب فاسده برخورد کنیم؛

«فترکنا حدیثهم لمذاهبهم»

احادیث اینها را به خاطر آن مذهبی که دارند باید طرد کنیم

« لکان ذریعة إلى ترك السنن كلها»

اصلاً سنت پیغمبر را ما به کلی باید ترک کنیم

«حتی لا یحصل فی أیدینا من السنن إلا الشیء الیسیر»

صحیح ابن حبان بترتیب ابن بلبان؛ اسم المؤلف: محمد بن حبان بن أحمد أبو حاتم التمیمی البستی الوفاة: ۳۵۴،

دار النشر: مؤسسة الرسالة - بیروت - ۱۴۱۴ - ۱۹۹۳، الطبعة: الثانية، تحقیق: شعیب الأرنؤوط، ج ۱، ص ۱۶۰

بعد «ابن حجر» در یک جا تعبیری دارد می گوید این راوی شیعه است و من نمی توانم روایتش را ترک کنم؛

«بعد أن لا یكون کذابا للتشیع أو القدر»

نمی توانم روایتش را به خاطر تشیع و به خاطر قدر ترک کنم

«قَدَر»؛ یعنی قائل به جبر بودن، در ادامه می گوید «ابن قانع» نسبت به این آقا گفت:

## «کوفي شيعي ثقة»

تهذيب التهذيب؛ اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي الوفاة: ٨٥٢، دار النشر: دار

الفکر - بيروت - ١٤٠٤ - ١٩٨٤، الطبعة: الأولى، ج ٧، ص ٣٢٥

«ذهبي» از «احمد ابن خثيمه» از «يحيى بن معين» نقل می کند درباره «علی ابن مدنی یا مدینی ناصبی»؛  
می گوید:

«كان علي ابن المديني اذا قدم علينا اظهر السنة واذا ذهب إلى البصرة اظهر التشيع»

سير أعلام النبلاء؛ اسم المؤلف: محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز الذهبي أبو عبد الله الوفاة: ٧٤٨، دار النشر:

مؤسسة الرسالة - بيروت - ١٤١٣، الطبعة: التاسعة، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسي، ج ١١،

ص ٤٧

می گوید: این آقا وقتی نزد ما می آید می گوید سنی هستم و زمانی که به «بصره» می رود می گوید من شیعه  
هستم! خلاصه ما ندانستیم که این آقا چه کاره مملکت است؟ ولی با این حال ما روایتش را قبول می کنیم؛  
یعنی حتی بزرگان شان به هر طرفی باد می وزید به آن طرف تمایل پیدا می کردند.

جالب این است که «ذهبی» در ادامه می نویسد:

« ولو تركت حديث علي وصاحبه محمد وشيخه عبد الرزاق و... لغلقتنا الباب و انقطع الخطاب و لماتت

الآثار»

اگر ما «علی ابن مدینی» را به خاطر نصبش، «عبدالرزاق» را به خاطر توهینش به «عثمان»! - «عبدالرزاق»  
استاد «بخاری» صاحب کتاب «المصنف» متوفای ۲۱۳ است - اگر اینها را کنار بگذاریم باید در حدیث را ببندیم  
و خطاب و سنت برای ما قطع بشود و آثار «نووی» بمیرد.

«واستولت الزنادقة ولخرج الدجال»

دیگر زمان این که «زندیق»ها بر ما مستولی بشوند و «دجال» خروج بکند.

میزان الاعتدال في نقد الرجال؛ اسم المؤلف: شمس الدين محمد بن أحمد الذهبي الوفاة: ٧٤٨، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ١٩٩٥ ، الطبعة: الأولى، تحقيق: الشيخ علي محمد معوض والشيخ عادل أحمد عبدالموجود، ج ٥، ص ١٦٩

این را عزیزان دقت کنند؛ از این طرف «ذهبی» نسبت به «علی ابن مدینی ناصبی»، «عبدالرزاق» که می‌گویند:

«لو ارتد عبد الرزاق عن الإسلام ما تركنا حديثه»

اگر «عبدالرزاق» مرتد هم بشود ما روایاتش را ترک نمی‌کنیم!

تاریخ مدينة دمشق وذكر فضلها وتسمية من حلها من الأماثل؛ اسم المؤلف: أبي القاسم علي بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله الشافعي الوفاة: ٥٧١، دار النشر: دار الفكر - بيروت - ١٩٩٥ ، تحقيق: محب الدين أبي سعيد عمر بن غرامة العمري، ج ٣٦، ص ١٩٢

«ذهبی» در دفاع از «مدینی»، مطالبی دارد. «عقیلی» در «الضعفاء» نسبت به «علی بن مدینی ناصبی» مطالبی در ضعف او دارد؛ «ذهبی» از «مدینی ناصبی» دفاع کرده می‌گوید:

«أفما لك عقل يا عقيلي»

آقای «عقیلی» در کتاب «الضعفاء» آمدی آقای «علی ابن مدینی» را به خاطر ناصبی بودنش تضعیف کردی عقل نداری؟

«أندري فيمن تتكلم»

می دانی درباره چه کسی حرف می زنی؟

«كأنك لا تدري أن كل واحد من هؤلاء أوثق منك بطبقات»

«علی ابن مدینی» و امثالهم را که تو داری تضعیف می کنی به مراتب از خود تو مورد وثوق تر هستند!

میزان الاعتدال في نقد الرجال؛ اسم المؤلف: شمس الدين محمد بن أحمد الذهبي الوفاة: ٧٤٨، دار النشر: دار

الكتب العلمية - بيروت - ١٩٩٥ ، الطبعة: الأولى، تحقيق: الشيخ علي محمد معوض والشيخ عادل أحمد

عبدالموجود، ج ٥، ص ١٦٩

بینید یک کسی که می آید «علی ابن مدینی» را تضعیف می کند، «ذهبی» این تعابیر را نثار او می کند.

اینها نمونه های است که این آقایان نسبت به افرادشان می آورند؛ ولی اگر همین راوی هایی را که این آقایان

می آورند به عنوان نمونه در مورد «عبدالرزاق صنعانی»، «ابن تیمیه» در «منهاج السنه» و در «فتاوی» چقدر

روایات را به خاطر «عبدالرزاق صنعانی» تضعیف می کند حتی بعضی جاها می گوید: «وفیه تشیع صغیر؛ تشیع

قلیل» یک تشیع کوچکی ایشان داشته!

یا نسبت به «نَسَائِي» صاحب کتاب «سنن» - «نَسَائِي» درست نیست «نَسَائِي» صحیح است. نَسَاء یکی از

روستاهای اطراف «نیشابور» است - می گوید:

«نَسَائِي وفیه تشیع یسیر؛ تشیع قلیل»

یک کوچولو تشیع داشته!

تشیع «نَسَائِي» چیست؟ این است که روایاتی در رابطه با فضائل امیرالمؤمنین نقل کرده است!!

در رابطه با «حاکم نیشابوری» هم، همین حرف را می‌زنند: «وفیه تشیع یسیر» یا «تشیع صغیر»!!

آقای «نسائی» کتابی در فضائل امیرالمؤمنین بنام «خصائص» نوشت. گفت من می‌خواهم این کتاب را در یک شهری ببرم که ناصبی‌ترین انسان‌های روی زمین آن‌جا هستند و در آن‌جا نقل کنم. گفتند: ناصبی‌تر از «اصفهان» در کره زمین وجود ندارد، آمد در «اصفهان» خصائصش را برای مردم نقل کرد؛ ولی با همه این‌ها «اصفهان»ها متعرض او نشدند.

ولی همین آقای «نسائی» به «شام» در «مسجد اموی» رفت فضائل امیرالمؤمنین را نقل کرد، ریختند او را از منبر پایین آوردند به قدری لگد زدند که از حال رفت؛ او را از مسجد بیرون بردند دیدند حالش خراب است گفت: من را به «مکه» ببرید ولی وسط راه از دنیا رفت.

گفتند: شما این همه روایت درباره علی نقل کردی یک روایت هم در رابطه با «معاویه» نقل کن، گفت به همین اندازه که ما سر به سر «معاویه» نمی‌گذاریم طلب دیگری هم از ما دارید؟

«حاکم نیشابوری» را در «نیشابور» حبس خانگی کردند، نگذاشتند از خانه بیرون بیاید. خیلی از روات آمدند گفتند آقای «حاکم» تو را به خدا یک روایتی در رابطه با «معاویه» بگو تا از حبس خانگی نجات پیدا کنی گفت: آخر از دلم بر نمی‌آید و نمی‌توانم درباره «معاویه» چیزی بگویم، مگر «معاویه» فضیلتی دارد من بخواهم بگویم؟ من هر کاری می‌کنم از دلم نمی‌آید یک روایتی درباره فضیلت «معاویه» بگویم. آخرش هم به عنوان محجور ماند و از دنیا رفت و تمام کلاس و تشکیلاتش را تعطیل کردند به خاطر این‌که درباره «معاویه» روایت نقل نمی‌کند!!

«والسلام علیکم ورحمة الله»